



شهید قاسم سلیمانی

شهید میبدین نصرالله

شهید ابوبهی الهفندس

شهید مصطفی چمران

شهید الوارو انبلی

شهید حسن شاطری

شهید صن بطرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصن لفری‌آده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید عداد مغنیه

شیخ ابراهیم زکرائی

نکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محمزهاده

گرچه بارها گزارش کامل و یا حاشیه‌نگاری دیدار نوزده بهمن کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی با رهبر انقلاب را با شیوه‌های مختلف نگارش کردم و حتی ماجرای نوزده بهمن را در قالب داستانتکی تحت عنوان «این لباس‌ها باید دیده شوند» را از زبسان یکی از همافران مؤثر در ماجرای ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ در قالب یک فضای انتزاعی برگرفته از گفت‌وگوی مهدی آقاچانی با لباس‌های نظامی‌اش مطرح کردم؛ اما باز هم نوزده بهمن که شد من هم مثل همه کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی که از روزهای قبل خود را آماده می‌کردند در شب جمعه لباس‌هایم را از هر لحاظ آماده کردم. کفشهایم را واکس مجدد زدم و اتوی نیز به لباس‌ها کشیدم و در آخر شب نشستم و خودم را مرور کردم.

مروم به دیدارهای سال‌های قبل بود که فرماندهی معظم کل قوا این روز را بارها «رزق لایحستب» برای انقلاب اسلامی نامیدند و معتقد هستند که ماجرای نوزده

حاشیه‌نگاری دیدار کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی با رهبر انقلاب

# بیعتی دوباره در حسینیه امام خمینی (ره)

عزیرالله محمدی(امتدادجو)

بهمن و بیعت همافران با نیروی هوایی خراج از محاسبات همه بود که نیروی هوایی در پیوستن به انقلاب از دیگران سبقت گرفت و بسیار بر پیروزی انقلاب مؤثر بود.

از هنگام اذان صبح که بیدار شدم بعد از نماز، مطابق هر سال در چنین لحظه‌هایی در حس خاصی از دیدار شامقانه فرو می‌روم که چگونه باید بتوانم احساساتم را کنترل کنم و مگر دین روی و جمال حضرت آقا می‌تواند چنین آسان باشد و مگر می‌توان بدون کسب آمادگی جسم و جان از چراغ کلام ولایت بهره برد؟! لباس‌ها را با تومانیکنگی خاصی لایه در لایه مقابل آینه پوشیدم و کفش را به پا کردم و خودم را رساندم به ستاد نیروی پدافند هوایی. طراوت باران خیابان‌ها را شست‌وشو داده بود و موج در موج کارکنان پدافند هوایی بودند که خودشان را به ستاد و به پای سرویس می‌رساندند.

گرچه ۱۹ بهمن به نام نیروی هوایی هست؛ اما پدافند و نیروی هوایی از هم جدا نیستند و از یک خانواده محسوب می‌شوند که به دلیل تغییر رابرهبر دفاعی بیش از یک دهه هست که تحت عنوان دو نام شناخته می‌شوند و برای همین در چنین روزی پیوند مجدد نیروی هوایی و پدافند هوایی نیز صمیمانه شکل می‌گیرد. اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها کنار هم در داخل ستاد چیده شده بودند و کارکنان با درجه‌های نظامی مختلف و همه با لباس‌های یک‌دست و یک‌شکل و منظم و مرتب، بعد

مستند «اروند تو را می‌شناسد» سه‌شنبه ۲۳ بهمن ماه ساعت ۲۱ روی آنتن شبکه مستند سیما رفت. به همین مناسبت در گفت‌وگو با کارگردان این مصاحبه به بازخوانی این مستند و سوزه آن پرداختیم.

طاها امیری کارگردان فیلم مستند «اروند تو را می‌شناسد» درباره تولید این مستند گفت: فرآیند تولید مستند «اروند تو را می‌شناسد» که روایت زندگی و مبارزات شهید محمد حسن طوسی فرمانده اطلاعات عملیات لشکر ۲۵ کرپلاست به سفارش شبکه مستند رسانه ملی از پاییز سال گذشته آغاز شد و در همین رابطه پژوهش‌های متنی و میدانی را از کتاب‌ها و اسنادی که در مورد این فرمانده شهید بود استخراج و به عمل آوردیم و با سفری هم که به شهر ساری داشتیم پژوهش‌های میدانی و عینی را هم انجام دادیم و به فیلمنامه اولیه رسیدیم.

وی با اشاره به همکاری‌های دوستان و نزدیکان شهید محمد حسن طوسی با این پروژه و تولید این اثر افزود، در همین رابطه با سرداران سپاه مهری و نوریان ارتباط گرفتیم و در واقع این دو سردار سپاه که از هم‌زمان این شهید بودند در این پروژه بسیار کمک کردند و توانستیم با سایر دوستان و آشنایان شهید طوسی مصاحبه کنیم و در این راستا با سردار رحیم صفوی مشاور ارشد نظامی مقام معظم رهبری و با سردار مهری به عنوان رئیس نظام وظیفه کشور و همچنین با سردار نوریان و دوستان شهید و برادران شهید، همسر و دختران این فرمانده شهید و سایر دوستان و همشهریان وی صحبت کردیم و تلاش ما این بود که جامعیتی از روایت زندگی فرمانده اطلاعات عملیات لشکر ۲۵ کرپلا داشته باشیم و در حقیقت ما سه بخش از زندگی شهید محمد حسن طوسی، زندگی خانوادگی، فرماندهی

من در خلوت و تفکر و ذکر گویان لحظه‌ها را با نگاهی که به خیابان‌ها دوختمام با خیال شلوغی روزهای که منتج به پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ شد پیش می‌برم و در ذهن خودم خیابان ایران و کارکنان نیروی هوایی و بیعت آنها در مدرسه علوی با امام را مرور می‌کنم و عکس تاریخی آقای «کلهر» عکاس فقید روزنامه کیهان که آن عکس تاریخی از نوزده بهمن را گرفته بود تجسم و شخصی می‌بخشم.

خیابان‌ها به دلیل انطباع ۱۹ بهمن با روز جمعه خلوت بود و خیلی‌سود سروس‌ها به خیابان فلسطین رسیدند و نگاه مردم در خیابان‌ها که با کنجکاوی این حجم از اتوبوس‌ها را آن هم در صبح جمعه می‌دیدند برانگیخته بود و با تیز بینی خاصی به اتوبوس‌ها نگاه می‌کردند.

اتوبوس‌ها به صورت ستونی با پیشگامی چند خودرو دزدان در حرکت بودند و گاهی چراغ‌های شهری و یا گذر یک سواری از بین اتوبوس‌ها، انقطاعی به وجود می‌آوردند

آمخته بود که سرعت قدم‌های همه حاضرین

تا رسیدن به حسینیه هر پینده‌ای را یاد دو ماراتن می‌انداخت و هر کدام از حاضرین تلاش داشت تا زودتر از بقیه خود را به صف ورود برسانند.

درب خیابان کشوردوست که ورودی مهمانان ویژه بود هم دقیقاً در وضعیت مشابه به خیابان فلسطین بود و مقامات لشکری و فرماندهان ارشد از این درب با تشریفات خاص وارد می‌شدند اما در نهایت مقابل حسینیه همه حاضرین به هم می‌پیوستند.

حضور انتظامات نیروی هوایی جهت نظم‌بخشی به استقرار کمک بسیار بزرگی برای نحوه ورود کرده بود و هر کس که وارد حسینیه امام خمینی(ره) می‌شد بدون معطلی و سرگردانی در جای مشخص خود قرار می‌گرفت که نشان از تمرین‌های قبلی بر مبنای نظم و استقرار از پیش‌داشت.

اولین تصویری که هنگام ورود به حسینیه مشهود بود پرده آبی طبقه قوفانی محل

استقرار رهبر انقلاب بود که با خط درشتی نوشته شده بود«الجنود عز الدین» (لشکریان مایه عزت هستند)

قبل از ورود به حسینیه در طی مراحل بازرسی مثل همیشه عبور کلاههای نظامی کم‌کم اتوبوس‌ها و سایر خودروها به خیابان جمهوری و خیابان فلسطین رسیدند و در لحظه‌ای شمام خیابان فلسطین از کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی پر شد

و صفی طولانی برای ورود به حسینیه امام خمینی(ره) ایجاد شد که تشریفات و بازرسی نسبت به سال‌های قبل با توجه به تمهیدات صورت گرفته کمتر و آسانتر شده بود. شتاب برای ورود به حسینیه با شوق رسیدن به محضر فرماندهی کل قوا چنان



جا ادامه می‌دهد و خیلی زود وارد فضای مبارزات انقلابی در مسیر پیروزی انقلاب سال ۵۷ می‌شود و از همان زمان شخصیت فرماندهی که بعدها در دوران دفاع مقدس برعهده‌اش گذاشته شد در او شکل می‌گیرد و فعالیت‌های تاثیرگذار انقلابی‌اش باعث می‌شود که به سپاه پاسداران بپیوندد و خیلی زود به لشکر ۲۵ کرپلا ملحق می‌شود و با توجه به سوابق درخشانی که در سپاه مازندران و در جهت مبارزه علیه منافقان

گفت‌وگو با طاها امیری کارگردان مستند «اروند تو را می‌شناسد»

# روایتی از نابغه فتح فاو

رسول شمالی ورزنده

کلای شهرستان نکا در یک خانواده معمولی که پدرش کنشاورز بوده متولد می‌شود و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان



تردد خبرنگاران و مستند سازان از جمله دوربین واحد مرگزی کسب گاهی نظم حاضر جلسه را به هم می‌زد و گاهی خبرنگاری یکی از جوانها و یا پیشکسوتان را در معرض سؤال قرار می‌داد که تا حدودی توجه‌ها را به خود جلب کرده بود.

ورود فرمانده ارتش، امیر سرلشکر عبدالرحیم موسوی با واکنش و تغییر وضعیت عمومی همراه بود که حاضرین همه ادای احترام کردند و گمدهای کوتاه بین او و فرماندهان نیروی پدافند هوایی و نیروی هوایی قبل از آغاز رسمی برنامه ایجاد شد. روحانیون عقیدتی سیاسی هم که هر سال در سمت راست استقرار داشتند این بار در سمت چپ مستقر شدند و با نظمی نظامی وار در کنار هم به فرامین تمرینی امیر، سررتیب ۲ تگاشوند که فرماندهی مرکز آموزشهای هوایی شهید خضری‌ای را بر عهده دارد توجه داشتند.

امیر ترکششوند حدود سه سالی هست که بعد از بازنگستگی امیر، سررتیب ۲ آقایی

لشکریان مایه عزت دین هستند



اجرای فرامین تمرینی و ایجاد آمادگی برای مراسم را بر عهده دارد و همه حاضرین فارغ از هر جایگاه و درجه‌ای جهت ارتقاء نظم جلسه و اعلام آمادگی برای فرمان پذیری از رهبری با وی همکاری جدی دارند.

امیر، ترکششوند در خلال تمرین مبانی اعتقادی این دیدار را با مطرح ساختن این موضوع که حاضرین با نظم و فرمان‌پذیری قوی انضباط آهنین را به نمایش می‌گذارند و جمله‌ای از رهبر انقلاب را برجسته ساخت که با اقبال عمومی روه رو به شد:«علاج ما قوی‌شدن در مقاله دشمنان است» و این دقیقاً نکته‌ای بود که مجددا رهبر انقلاب در بیان وظیفه اکنون ارتش به آن تکیه کردند و فرمودند«ارتش باید خود را قوی کند»

تمرین ادای احترام نظامی بر مبنای آیین‌نامه نظامی و همکاری سرود جمهوری اسلامی با همراهی گروه هم‌نواز که با اعلام تمرین‌های سختی را پشت سر گذاشته بودند؛ نشان از آمادگی و انتظار حاضرین برای تشریف‌فرمایی مقام معظم رهبری داشت. و انتظارها به پایان رسید. حوالی ساعت ۹:۳۰ فرماندهی معظم کل قوا به داخل حسینیه تشریف‌فرما شدند و با انضباطی ناشی از اقتدار و با ارادتی حاکی از ولایت‌پذیری کلیه پرسنل نیروی هوایی و نیروی پدافند هوایی با کلاه‌هایی که به سر داشتند دست راست را به سمت شقیقه بردند و چهار انگشت به هم چسبیده و در راستای شانه‌ای ادای احترام نظامی کردند و بلافاصله

و طرح عملیات‌ها می‌شود که مهم‌ترین آنها عملیات‌های والفجر ۸ است و همچنین عملیات‌های کرپلا-۴ و ۵ و در انتها هم عملیات کرپلا ۸ است که به درجه رفیع شهادت نائل می‌شود. وی خاطر نشان کرد: البته این شهید و الا مقام در عملیات‌های بدر، بیت المقدس، طریق القدس حضور داشته است ودر مناسله عملیاتی کرپلا ۸ در ۱۹ دی ماه سال ۱۳۶۶ در شلمچه به شهادت می‌رسد که در این مستند با جزئیات به قصه شهادت وی پرداخته می‌شود.

کارگردان مستند «اروند تو را می‌شناسد» با اشاره به موضوع مقفودالتری این شهید پس از شهادت گفت: مدت‌ها پس از شهادت این فرمانده شجاع، خبری از از وی نبود که بالاخره پس از ۸ سال ودر سال ۱۳۷۴ پیگر این شهید شناسایی و تأیید می‌شود. و تشییع با شکوهی در روستای پدری این شهید، روستای طوس کلای نکا بر گزار می‌شود.

شعارهای استقبال از ایشان با شکوهی زیبا و دیدنی و شنیدنی در حسینیه طنین انداز شد. «صل غلسی محمد، بسوی خمینی آمد»،«فرمانده! فرمانده، آماده ایم، آماده» اجرای سرود جمهوری اسلامی به مدت یک دقیقه با اجرای زنده گروه رزم نواز و همخوانی حاضرین غرور ملسی را در دل بارور می‌کرد و هر فراز سرود ملی خاطر‌های از مراحل شکل‌گیری انقلاب اسلامی و پیروزی آن و دست‌آورد‌های بعدی و چالش‌های ذاتی به فرماندهان نیروی پدافند هوایی و نیروی بعد از اجرای رسمی برنامه ایجاد کرد.

بعد از اجرای رسمی برنامه ایجاد کرد. کلاه‌ها از سر برداشته شد و حاضرین نشستند و سید مصطفی حسینی با تلاوتی زیبا در حسینیه، دل‌ها را معنوی‌تر از قبل ساخت و با رسیدن به آیه «نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین» می‌شد اشک را در چشم بعضی از حاضرین دید که با چه اعتقادی در این حسینیه گرد هم آمدند.

اجرای سرود«عهد عاشقی» با شعری از مهدی خادمانی توسط گروه رزم‌نواز و گروه



سرود با درونمایه مضامین حماسی و ملی و رجز خوانی، روح‌نمایی از حسن آمیزی با شهدا و جبهه مقاومت به هدایت او صورت می‌گرفت و شعارهای تظاهرات را او ندا می‌داد. در تهران امامت جماعت مسجد سیدالشهدا(ع) را نیز بر عهده گرفت و در این مقام به ارشاد و راهنمایی مسلمین خدمات شایانی به انجام رساند.

در سال ۱۳۵۷ از جمله شرکت کنندگان در تحصن قهرمانانه و تاریخی روحانیون مبارز در مسجد دانشگاه تهران بود و توانست با حضور خود در این تحصن همراه با سایر روحانیون و شخصیت‌های برجسته انقلاب یکی دیگر از دسانس استیکار جهانی را خنثی نماید و در همان زمان نیز در همه امور انقلاب فعالانه مشارکت داشت. پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در سنگر مسجد و کمیته‌های انقلاب اسلامی فعالیت پرداخت و با شور و شوقی وافر، روز و شب خود را وقف اسلام و انقلاب نمود.

شهید حجتی در غروب شنبه هشتم اسفند ۱۳۶۰، نماز مغرب و عشاء را با تلاوتی دیگر ادا کرد و عازم منزل شد. دو تن از عوامل گروهک تروریستی منافقین به منظور کشتار امت حزب‌الله در خیابان‌ها تردد می‌کردند. با مشاهده اتومبیل وی، او را آماج گلوله‌های شوم خود قرار دادند و پس از ارتکاب این جنایت از صحنه‌گریختند.جسم مطهرش پس از تشییع با شکوهی در بهشت زهرا(س) به خاک سپرده شد.

روایت صدائیه‌ای

## کف آشپزخونه رو بشور

ابوالقاسم محمزهاده



یک روز آقا مهدی رفته بود آشپزخانه لشکر و به آشپز گفته بود:
- آقا! من وقت بیکاریم زیاده. می‌شه بعضی وقت‌ها بیام تو آشپزخوحه کار کنم؟
- سراسرین گفته بود: آره. خیلی کمکی لازم داریم.

مهدی گفته بود:

- خوب الان چکار کنیم؟

-داداش قربونت... همین کف آشپزخونه رو بشور... اونوقت آقا مهدی افتاده بود به جون آشپزخونه و حساسی از خجالتش در آمده بود و مهرش به دل سراسرین نشسته بود، به حدی که بنده خال رفته بود پیش جانشین لشکر و گفته بود:

-برادر!... به چوونی هست که هرچند وقت به بار می‌یاد آشپزخونه و بسپییجی وار، کف آشپزخونه رو می‌شوره، طی می‌کشه. می‌شه اتو بدین به من...

- نسیم چیه...
- نمی‌دونم. ولی فردا می‌یاد.بیان اونو ببینین و بدیش به من... همین‌که جانشین لشکر به آشپزخونه اومد دید اون بسپییجی که داره هرچند وقت یکبار کف آشپزخونه رو برقی می‌اندازه کسی نیست جز مهدی زین الدین فرمانده لشکر علی ابن ابی‌طالب...

موضوع: شهید مهدی زین‌الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی‌طالب

## جای خالی تو

مریم جهانگشته

دستم لرزید، کاسه سفالی پرازآب افتاد. اشک از گوشه چشمانم جاری شد این بار بر خلاف دفعه‌های قبل که او را به ائمه می‌سپردم گفتم: «به خدا می‌بهارم.»
انگار آن لحظه دلم لرزید، باهایم شل شدند؛ دستم را که به سویش دراز کردم انگار پرواز کرده باشد دیگر او را ندیدم و تا صدایش کردم ته کوچه ناپدید شده بود... فقط کاسه سفالی شکسته و آب‌های روی آسفالت توجهم را جلب کرد.

توی حرم همه‌جا شلوغ بود و مهممه صدای بال‌بال‌زدن کبوترهای حرم نوعی آرامش برایم به ارمان می‌آوردند. همیشه صادق مرا به زیارت می‌برد چقدر جایش خالی است... این روزها خیلی ملتپه شده‌ام. دلم برای صادق تنگ شده کاش کنارم بود؛ اما نا‌چرا این‌طوری شده‌ام درست مثل بچه‌های تاب و بهانه‌گیر، چشمم دوباره به گنبد زرد می‌افتد خیره می‌شوم و تا جایی که چشم کار می‌کند آسمان را می‌پایم، صدای صادق توی گوشم می‌پیچد؛ درست مثل کودکی‌اش.

تلاش می‌کنم تا سسمت صدا را پیدا کنم؛ نمی‌شود که نمی‌شود! دیگر اشک همه صورتم را پرکرده تا جایی که هیچ جا را نمی‌بینم دلم می‌خواهد تنها باشم فقط تنها زمزمه می‌کنم: «السلام علیک یا علی بن موسی‌الرضا یا...»

حالا حرم را که پشت سر گذاشته‌ام همه‌جا را آذین بسته‌اند و شیرینی و شکلات می‌دهند. تولد حضرت زهرا امشب است و من خبر شهادت صادقم را با گوش خود شنیدم؛ شهادت مبارک...